

بر آورد استراتژیک عراق آینده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۳/۲۸

فرزاد پورسعید*

چکیده

عراق آینده، برآیندی از وضعیت کنونی و گذشته این کشور، نوع بازیگری و تمایلات بازیگران مؤثر اعم از داخلی و خارجی، فرصت‌ها و تهدیدات پیش‌روی و آسیب‌پذیری‌ها و مزیت‌های آن در عرصه داخلی و منطقه‌ای است. در این چارچوب، مقاله حاضر به تخمین راهبردی عراق آینده می‌پردازد و این مهم را از خلال نقد سناریوی ایده‌آلیستی امکان‌پذیر می‌داند. این سناریو، شامل وضعیتی است که قانون اساسی عراق جدید، در قالب نوعی هدف‌گذاری راهبردی برای آینده این کشور ترسیم کرده و شامل دو هدف دموکراسی‌سازی در داخل و صلح‌طلبی در سیاست خارجی است. نویسنده برای نقد این سناریو از رویکرد ساختاریابی سود می‌جوید و از خلال این نقد، به برآورد استراتژیک عراق آینده می‌پردازد. مطابق این رویکرد، واقعیات ساختاری عراق در چارچوب تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و اقتصاد سیاسی این کشور، موجب محدودیت سناریوی ایده‌آلیستی و کشاکش میان آرمان‌ها و واقعیات در عراق آینده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: عراق آینده، قانون اساسی، ایده‌آلیسم، دموکراسی، صلح‌طلبی، واقعیات ساختاری

* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه علامه طباطبائی، عضو هیئت علمی و محقق گروه مطالعات ایران در پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال سیزدهم • شماره اول • بهار ۱۳۸۹ • شماره مسلسل ۴۷

مقدمه

فروپاشی رژیم بعث عراق در پی هجوم نظامی ایالات متحده، در آوریل ۲۰۰۳، مجالی برای سیاست‌ها و سیاستمداران این کشور و دیگر بازیگران ذی‌نفع فراهم آورد تا عراق نوینی را متفاوت از گذشته آن طراحی و بنا کنند و یا در شکل‌گیری آن تأثیرگذار باشند. عراق آینده، رهاورد نوع بازیگری این سیاستمداران و توان‌مندی خط‌مشی‌ها و سیاست‌های آنهاست و از این‌رو، عراق کنونی را می‌توان چونان زمینه و تصویر مقدماتی از عراق آینده مطالعه نمود و به ارزیابی سیاست‌ها و سیاستمداران تأثیرگذار بر آن پرداخت.

بر این اساس، مقاله حاضر به تخمین راهبردی^۱ عراق آینده می‌پردازد و هدف از این برآورد، ارائه تصویر احتمالی و ممکن عراق آینده به استراتژیست‌ها و سیاستمداران کشورمان است تا متناسب با منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی به تمهید و بازتنظیم خط‌مشی‌های خود در عراق کنونی بپردازند.

تخمین یا برآورد راهبردی، در این مقاله، به منزله تحلیل کنش متقابل دو یا چند بازیگر امنیتی (امنیت ملی) به هنگام صلح یا در شرایط جنگ است که قاعدتاً رقبا یا دشمنان بالقوه یکدیگر به شمار می‌روند. در برداشتی وسیع‌تر، «برآورد استراتژیک» اشاره‌ای است به پیش‌بینی^۲ رقابت دو ملت یا دو متحد که شامل شناسایی نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های دشمن در مقایسه با نقاط قوت و برتری‌های^۳ طرف دیگر می‌شود. (Pillsbury, 2004:402)

بر این اساس، مقاله حاضر، برای ارائه تخمینی راهبردی از عراق آینده، مسائل این کشور را در چارچوب منطقه‌ای بررسی می‌کند و موقعیت آن را در نسبت با دیگر بازیگران منطقه‌ای می‌سنجد. این سنجش بر پایه نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای (RSCT)^۴ که از سوی مکتب کپنهاگ و نظریه‌پردازان مشهور آن، باری بوزان و الی ویور، ارائه شده است، صورت می‌گیرد.

این نظریه، بر این فرض استوار است که در دنیای پس از جنگ سرد، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها، آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری و برای پژوهش‌گرانی که در پی تبیین امور

1 . Strategic Assessment
2 . Forecast
3 . advantages
4 . Regional Security Complex Theory

امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۱؛ لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۰). دلیل این امر آن است که پس از پایان جنگ سرد، جهان دیگر به دو اردوگاه رقیب تقسیم نمی‌شود تا مسئله‌ای که برای مثال در اروپای شرقی مطرح است با مسائل خاورمیانه به لحاظ رقابت مارکسیسم و کاپیتالیسم مرتبط شود. به بیان دیگر، پس از جنگ سرد، امنیت، استراتژی و قدرت، بیشتر مفاهیمی منطقه‌ای هستند و مناقشه و همکاری بیش از پیش در مناطق شکل می‌گیرد. (بوزان، ویور، دوویدل، ۱۳۸۶: ۲۷)

عبارت «عراق آینده» نیز در این مقاله، اشاره به زمان یا تاریخ مشخصی در آینده به لحاظ عددی ندارد و تعریفی که از آن ارائه می‌شود، عمدتاً کیفی است. این تعریف، شامل سناریوئی است که سیاستمداران عراقی و استراتژیست‌های آمریکائی پس از اشغال عراق و سقوط رژیم بعث، به دنبال تحقق آن بودند و چارچوب آن در قانون اساسی عراق گنجانده شده است. این چارچوب شامل دو بعد یا دو پایه است که به ترتیب عبارتند از برقراری چارچوب‌های دموکراتیک در سیاست داخلی و گرایش به صلح‌جویی یا «صلح‌طلبی» در سیاست خارجی. این ترکیب و تلاش برای ساختن عراق آینده بر پایه آن، نمایانگر و برخاسته از دو الگوی نظری ایده‌آلیسم در سنت آمریکائی (ویلسونیسم) به همراه نظریه «صلح دموکراتیک» است که در تقسیم‌بندی‌های رایج در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در ذیل مکتب ایده‌آلیسم یا آرمان‌گرایی، قابل تحلیل و بررسی هستند. بر این اساس، پرسش اساسی مقاله حاضر این است که به لحاظ راهبردی تا چه میزان امکان تحقق این سناریو برای عراق آینده وجود دارد؟ در پاسخ، نویسنده با اتخاذ رویکرد ساختاریابی^۱، مدعی است برخی واقعیات ساختاری و محدودیت‌های کشور عراق، چه در عرصه داخلی و چه در سطح منطقه‌ای، تحقق این سناریو و دورنما را مشکل می‌کند و موجب می‌شود تصویر احتمالی و ممکن عراق آینده با چشم‌انداز یا سناریوی ایده‌آلیستی آن فاصله‌ای معنادار داشته باشد. این واقعیات ساختاری را می‌توان در چهار مقوله تاریخ سیاسی، جغرافیای سیاسی، فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی خلاصه کرد که البته، رابطه‌ای متقابل و تأثیرگذار بر یکدیگر دارند.

الف. قانون اساسی عراق؛ سناریوی ایده‌آلیستی

یکی از دلایل حمله نظامی آمریکا به عراق و سرنگون ساختن رژیم بعث، ایجاد امکان و فرصت برای تأثیرگذاری بیشینه ایالات متحده بر صورت‌بندی عراق آینده و سهم‌شدن در شکل‌دهی به آن بوده است. از همین روست که استراتژیست‌های آمریکایی، این نوع عملیات نظامی را ملت‌سازی^۱ می‌نامند. (Hippler, 2005)

در واقع، ملت‌سازی پروژه‌ای دیرین در سیاست خارجی ایالات متحده است که پس از دخالت نیروهای نظامی آمریکا در جنگ جهانی دوم آغاز شده و تا کنون ادامه دارد و بر دو مفروضه مهم بنا شده است.

اول آنکه، ملت‌های نیرومند و موفق، از جمله ایالات متحده آمریکا، غالباً در پی جنگ تمام عیار ساخته شده‌اند و دوره انتقالی پس از جنگ، بهترین فرصت یا «زمان طلایی» برای ایجاد ملت‌های جدید بوده است (Ottaway, 2002: 18) و دوم آنکه، نقش نیروهای نظامی مهاجم، به پیروزی در جنگ محدود نمی‌شود و مأموریت مهمتر آنها، تداوم حضور در کشور اشغال‌شده به منظور کنترل پیامدها و کاهش هزینه‌های دوره انتقالی و تضمین امنیت داخلی کشور هدف در مراحل مختلف ملت‌سازی است. (جونز، ۱۳۸۹)

ملت‌سازی در این برداشت، نه به منزله پدیدآوری یا ترمیم همه رشته‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی که گروه‌های اجتماعی را به عنوان ملت به هم پیوند می‌دهد (رویکرد فرهنگی - هویتی)، بلکه به معنای ایجاد و تقویت زیرساخت‌ها^۲ و بنیان‌های ملی همچون ارتش، پلیس، انتخابات، نظام قضایی، بهداشت و نظام پولی جدید است تا رژیم سیاسی جدید بتواند از پشتوانه نوعی نظم ملی دموکراتیک بهره‌مند شود. (Dobbins, 2003: 87)

یکی از مهمترین مراحل این عملیات در عراق، تدوین قانون اساسی موقت عراق یا «قانون اداره کشور عراق در دوره انتقالی» بود که مقدمه‌ای بر قانون اساسی دائمی آن به شمار می‌رفت. در این چارچوب، قانون اساسی موقت عراق شامل دو کلیدواژه یا اصطلاح اساسی یعنی دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی و صلح‌طلبی در سیاست خارجی بود که با برخی تغییرات

1 . Nation - buibling

2 . Infrastructures

جزیی، شالوده قانون اساسی دائمی عراق را نیز تشکیل داد. این تصویر یا دورنما، مورد پذیرش و توافق اکثریت بازیگران سیاسی جدید عراق یعنی کردها و اکثریت شیعیان قرار گرفت و درج آن در قانون اساسی به عنوان سند بالادستی اداره کشور، به منزله نوعی هدف‌گذاری راهبردی برای شکل‌دهی به عراق آینده بود؛ به ویژه آنکه، قدرت‌های منطقه و مخالفان سنی‌مذهب در عراق نتوانستند تأثیر مهمی بر مفاد این قانون بگذارند.

ترکیب این دو اصطلاح یعنی دموکراسی‌خواهی و صلح‌طلبی، نشان‌دهنده مفروض‌گرفتن دو الگوی نظری یعنی ایده‌آلیسم در سنت آمریکایی و نظریه «صلح دموکراتیک» است که در تقسیم‌بندی‌های رایج در علم سیاست و روابط بین‌الملل، در ذیل مکتب ایده‌آلیسم قرار می‌گیرد.

ایده‌آلیسم در سنت مطالعه آمریکایی روابط بین‌الملل، غالباً اشاره به مکتبی فکری در تاریخ دیپلماسی آمریکا است که وودرو ویلسون، مظهر آن به شمار می‌رود. به همین دلیل، برخی مواقع با عنوان ویلسون‌یسم یا ایده‌آلیسم ویلسونی نیز از آن یاد می‌کنند. ایده‌آلیسم، در این چارچوب، مبین آن است که هر دولتی می‌بایست فلسفه سیاسی داخلی خود را هدف سیاست خارجی‌اش قرار دهد. برای مثال، نمی‌توان در سیاست داخلی، مدافع حقوق بشر بود، اما در سیاست خارجی، به حقوق دیگر کشورها و افراد تعدی کرد. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۱۰۵۷)

نظریه صلح دموکراتیک یا صلح مردم‌سالارانه نیز بر یک اصل ساده و در عین حال، بنیادی بنا شده و آن اینکه، دموکراسی‌ها تمایلی به جنگیدن با کشورهایی ندارند که فکر می‌کنند همانند خودشان هستند. به بیان دیگر، دموکراسی‌ها، تهدیدی برای یکدیگر نیستند.

این نظریه، ریشه در ایده ایمانوئل کانت در سال ۱۷۹۵ در کتاب «صلح پایدار» دارد. وی در این کتاب، استدلال کرد که دموکراسی‌ها از انواع دیگر حکومت‌ها، کمتر ستیزه‌جو و جنگ‌طلب هستند. به نظر کانت نظام دموکراتیک (جمهوری)، مبتنی بر ارزش‌های معین و مسلمی چون آزادی و حقوق فردی است و این ارزش‌ها، به سیاست خارجی نیز سرایت

می‌کند و دموکراسی را از درگیر شدن در جنگ منصرف می‌سازد؛ زیرا جنگ، تجاوز به هنجارهای اساسی و بنیادی دموکراسی است. (کانت، ۱۳۸۰)

به هر ترتیب به نظر کانت، عدم تمایل دموکراسی‌ها برای ورود به جنگ، در وهله اول به سازوکاری بازمی‌گشت که در قانون اساسی یا حقوق اساسی آنها تعبیه شده بود که عمدتاً شامل نظام نمایندگی و اصول دموکراتیک، همچون تفکیک قوا و نظام قضایی مستقل می‌شد. (محمودی، ۱۳۸۴: ۳۹۰)

۱. دموکراسی‌سازی در سیاست داخلی

مسئله دموکراسی در عراق به مسائل و بحران‌های قومی در این کشور در نسبت با سیاست و حکومت بازمی‌گردد و از این رو، مسئله‌ای مرتبط با هویت ملی یا کشوری آن است. گزاره مرکزی این مسئله، قاعده دیرپای حاکمیت اقلیت عرب سنی بر شیعیان و کردها تا پیش از فروپاشی رژیم بعث است که عمدتاً به واسطه خشونت بی‌حد و حصر سیاسی اعمال می‌شد.

عراق در سال ۱۹۲۰ با جدایی از عثمانی به واسطه شکست در جنگ جهانی اول، به قیمومیت بریتانیا درآمد. از آن پس تا چهاردهم ژوئیه ۱۹۵۸ و کودتای سرهنگ عبدالکریم قاسم، تحت پادشاهی دودمان هاشمی اداره شد. پس از کودتای قاسم، ایدئولوژی حکومتی در عراق معجونی از ناسیونالیسم عربی، سوسیالیسم و نظامی‌گری بود که با توتالیتریسم بعثی صدام حسین، به فرجام خود رسید.

خشونت سیاسی و نقش بارز نیروهای امنیتی و نظامی در زندگی سیاسی، بیش از هر چیز به بافت جمعیتی - قومی این کشور بازمی‌گشت و از این رو، در قالب جامعه‌شناسی امنیت و قدرت، قابل تحلیل و ارزیابی است.

بر این اساس، ساختار اجتماعی عراق، نمایانگر موزائیک رنگارنگ و متنوعی از اقوام، مذاهب و فرهنگ‌هایی است که به اقتضای موقعیت و جایگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، هیچ کدام نمی‌توانند بدون اعمال سطحی از خشونت، سلطه‌ای بلامنازع بر دیگر گروه‌ها و اقوام داشته باشند. کردها، اعراب سنی و شیعیان، مهمترین بازیگران بومی سیاست در عراق هستند که مطالبات و منافع بعضاً متفاوت و حتی متضادی دارند و مدیریت و تجمیع

مسالمت‌آمیز منافع آنان بسیار دشوار و نیازمند فرهنگی کثرت‌گرا و متساهل است. این ویژگی در عراق، بارزتر از دیگر جوامع چندقومی است؛ زیرا عراق کشوری ساختگی یا جعلی^۱ است که از دل عثمانی شکست‌خورده در جنگ جهانی دوم و با ساختار ظاهری دولت - ملت پدید آمده و پروژه ملت‌سازی در آن کامیاب نبوده است. به بیان دیگر، تا کنون نتوانسته‌اند شور ملیت را در مردم، جانشین شور هویت قومی و قبیله‌ای کنند. (آشوری، ۱۳۸۸: ۲۶۸)

بر این اساس، ثبات سیاسی در این کشور همواره از مسیر دیکتاتوری و اعمال خشونت سیاسی دنبال می‌شده و ابزار این رویکرد، همواره اعراب سنی‌مذهب بوده‌اند.

سازوکار دیکتاتوری در عراق از چهار طریق عمده اعمال می‌شده است که عبارت بودند از حاکمیت سلسله‌مراتبی شخص رئیس‌جمهور (صدام حسین) بر حزب بعث، حزب بعث بر اقلیت اعراب سنی و اعراب سنی‌مذهب بر شیعیان و کردها که عمدتاً خود را در توزیع اقتدارآمیز ارزش‌ها و مواهب جامعه بازتولید می‌کرد، رسمی‌سازی هویت عربی به عنوان یگانه هویت عراق، پاکسازی قومی از طریق نسل‌کشی شیعیان و کردها، سلب تابعیت عراقی و اخراج آنها از عراق، سیاست اسکان اعراب سنی در مناطق حساس و استراتژیک همچون کرکوک و کوچ اجباری شیعیان و کردها از این مناطق و همچنین، سرکوب حوزه‌های علمیه شیعه و ممنوع‌کردن شعائر مذهبی آنها همچون عزاداری امام حسین (ع). در نهایت، دیکتاتوری صدام حسین و حزب بعث در عراق، از طریق امنیتی‌کردن جامعه صورت می‌گرفت که به منزله اداره عراق و مدیریت بر آن، از جمله مدیریت بر ارتش و پلیس از سوی دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی بود. ضمن آنکه، ترکیب قومیتی این دستگاه‌ها و سازمان‌ها نیز عمدتاً و غالباً شامل قبایل و طایفه‌های سنی‌مذهب، از جمله دلیمی‌ها می‌شد. (Al-Marashi, 2002: 57)

در مقابل این ترتیبات، ماده نخست قانون اساسی عراق که در پنجم سپتامبر ۲۰۰۵، تصویب و در همه‌پرسی ۱۵ اکتبر ۲۰۰۵ به تأیید ۷۸ درصد رأی‌دهندگان عراقی رسید، تأکید می‌کند «جمهوری عراق کشوری مستقل و دارای حاکمیت است که نظام حکومتی آن، جمهوری پارلمانی دموکراتیک و فدرال است.»

در این چارچوب، قانون اساسی عراق، برای پیشبرد پروژه دموکراسی‌سازی، سیاست کثرت‌گرایی قومی را محور قرار داده است. مبنای این سیاست، عدول از ملت‌سازی یا هویت‌سازی مدرن است که بر پایه یکپارچه‌سازی فرهنگی و به ویژه یکپارچه‌سازی زبانی قرار داشت و بر این اساس، می‌توان آن را نوعی ملت‌سازی پسامدرن نامید. (آشوری، ۱۳۸۸: ۲۶۹).

در این چارچوب، رویکرد حقوقی، جایگزین رویکرد فرهنگی می‌شود و «هویت ملی» در رابطه با شهروندی دولت، تعریف می‌گردد، یعنی برخورداری از حقوق و حمایت‌های قانونی و نیز به جا آوردن تکالیف شهروندی و نه هیچ عامل فرهنگی، تاریخی و نژادی. در چارچوب انگاره‌های مدرن این رویکرد را می‌توان ناسیونالیسم مدنی نامید. مطابق این مفهوم، ملت اجتماعی از شهروندان است که از طریق حقوق سیاسی مشترک و تعهد به رویه‌های دموکراتیک به هم پیوسته‌اند. ملت به این معنا، مفهومی سیاسی است و از ناسیونالیسم قومی که ملت را همچون اجتماعی نژادی و زایشی می‌پندارد، متمایز است. (شوارتز متل، ۱۳۸۸: ۲۴۹)

یکی از پیامدهای مهم این جابه‌جایی، بازگشت از ایده یکپارچگی فرهنگ ملی و تک‌زبانی ملی به پذیرش چندگانگی فرهنگی و زبانی در درون یگانگی ملی است.

بر این اساس، قانون اساسی عراق، شش راهکار یا خط‌مشی را در قالب مواد مختلف، در راستای بازسازی هویت عراقی و با هدف دموکراسی‌سازی، به شرح ذیل مقرر کرده است:

راهکار نخست، اساس قراردادن «شهروندی» برای تعریف هویت عراقی است. مطابق ماده ۱۸، ملیت عراقی حق هر عراقی است و اساس شهروندی وی به شمار می‌رود و هر کس پدر یا مادر عراقی داشته باشد، عراقی محسوب می‌شود.

راهکار دوم، تعریف نظام سیاسی دموکراتیک، بر پایه مکانیسم یک فرد - یک رأی یا دموکراسی اکثریت است. در واقع، نظام سیاسی عراق جدید، پارلمان‌محور است و مجلس نمایندگان است که قوه مجریه را تشکیل می‌دهد. این مجلس نیز مطابق ماده ۴۸، با شماری از نمایندگان ملت عراق تشکیل می‌شود و برای هر یکصد هزار نفر، یک نماینده در نظر گرفته شده است که انتخاب آنان از طریق برگزاری انتخابات عمومی و مستقیم صورت می‌گیرد.

این ترتیبات نشان می‌دهد نظام سیاسی تعریف‌شده در قانون اساسی عراق، دموکراسی اکثریتی است نه تسهیمی یا چندقومی. در واقع، قانون‌گذاران می‌خواسته‌اند از حاکمیت دوباره

اقلیت بر اکثریت در جامعه عراق جلوگیری کنند و مانع از آن شوند که همچون لبنان، قومیت‌گرایی به ستیزه‌جویی و تنش در رقابت‌های سیاسی بیانجامد.

راهکار سوم، کثرت‌گرایی قومی در تعریف هویت عراقی است. برای این منظور، ماده ۳ قانون اساسی، تصریح می‌کند: «عراق کشوری دارای اقوام، ادیان و مذاهب مختلف است و بخشی از جهان اسلام به شمار می‌رود و ملت عرب آن بخشی از امت عربی هستند.»

در واقع، در این ماده به طور ضمنی، هویت عراقی، اعم از هویت عربی تعریف شده و نه برابر آن. این اشاره تلویحی، در ماده ۴، به تصریح، تبدیل شده است: «زبان عربی و کردی، زبان‌های رسمی عراق هستند و عراقی‌ها حق دارند طبق اصول آموزش زبان‌های مادری مانند ترکمنی یا سریانی ارمنی یا هر زبان دیگری را در مؤسسه‌های آموزشی دولتی یا خصوصی به فرزندان خود آموزش دهند.»

در این چارچوب، قانون اساسی عراق، هرگونه سلب ملیت عراقی یا اعطای تابعیت عراق را با هدف پاکسازی و یکسان‌سازی قومی و سیاست اسکان، ممنوع کرده (ماده ۱۸) و این ممنوعیت را به فعالیت هرگونه تشکیلات که خط‌مشی نژادپرستی، تکفیر یا پاکسازی طایفه‌ای را اتخاذ کند... بخصوص تشکیلات بعث صدامی در عراق و سبیل‌های آن تحت هر نامی که باشد، نیز تسری داده است. (ماده ۷)

راهکار چهارم، برقراری نوعی فدرالیسم در عراق است که عمدتاً، به تقاضای کردها در قانون اساسی عراق تعبیه شده است. ویژگی این فدرالیسم، منطقه‌ای - استانی و نه قومی بودن آن است. (ماده ۱۱۳) در واقع، قانون‌گذاران معتقد بوده‌اند که فدرالیسم قومی نمی‌تواند به تعادل قومیتی در عراق بیانجامد و چه بسا همچون اسپانیا، اندونزی و مالزی، به خشونت و تنش بین قومی نیز کمک کند و در واقع، معضله تجمیع منافع گروه‌ها و اقوام جدا از هم عراق را که مخرج مشترک تاریخی یا فرهنگی چندانی ندارند، به جای تخفیف، بزرگ‌نمایی کند. ضمن آنکه، می‌تواند موجب حساسیت همسایگان این کشور که دارای اقلیت کرد هستند، بشود.

در عین حال، ماده ۱۱۴ این قانون، منطقه کردستان و مقامات آن را به عنوان منطقه‌ای فدرال به رسمیت شناخته است. این ماده، نشان‌دهنده نوعی تناقض‌نمای درونی قانون اساسی عراق در قبال سازوکار فدرالیسم است و در عین حال، نشان می‌دهد فدرالیسم در این قانون،

عمدتاً در پاسخ به مطالبات کردها و مسائل آنها طرح شده است. در واقع، سازوکار دموکراسی اکثریتی، می‌تواند تأمین‌کننده حقوق سیاسی شیعیان باشد، اما تضمینی برای استیفای حقوق کردها و مصونیت آنها در برابر دیکتاتوری اقلیت یا اکثریت به شمار نمی‌رود. بنابراین، فدرالیسم نوعی سازوکار تعدیل‌کننده و توازن‌بخش در برابر راهکار دموکراسی اکثریتی است که جمع آن دو می‌تواند تعادل و کثرت قومیتی هویت عراقی را که پایه دموکراسی‌سازی در این کشور است، به ارمغان آورد. در عین حال، نحوه توزیع درآمدهای نفتی و سرنوشت کرکوک دو مسئله مهم در خصوص سرنوشت فدرالیسم در عراق هستند. در خصوص مسئله نخست، ماده ۱۱۰ تأکید دارد «دولت فدرال مسئول اداره امور نفت و گاز استخراج شده از چاههای فعلی، به همراه دولت‌های منطقه‌ای و استان‌های تولیدکننده است تا درآمدهای حاصله به صورت منصفانه و متناسب با توزیع جمعیتی سراسر کشور تقسیم شود و سهم دوره‌های مشخص هر منطقه که متضرر شده و رژیم سابق در حق آن احجاف کرده است، تعیین شود تا توسعه متوازن بخش‌های مختلف کشور تضمین گردد.»

در خصوص مسئله کرکوک نیز ماده ۱۳۶ این قانون بر سرشماری شفاف در این منطقه با هدف شناخت ترکیب جمعیتی آن و همچنین برگزاری همه‌پرسی در آن و دیگر بخش‌های مورد مناقشه برای تشخیص اراده شهروندان در مدت حداکثر تا سی و یکم دسامبر سال ۲۰۰۷، تأکید کرده است. البته، این همه‌پرسی، تا کنون به دلایل سیاسی و عدم تمایل دیگر اقوام عراقی و بازیگران منطقه‌ای، به ویژه ترک‌ها و اعراب انجام نشده و از این‌رو، سرنوشت کرکوک تا حد زیادی به سرنوشت دموکراسی در عراق گره خورده است.

راهکار پنجم، برقراری نوعی سکولاریسم تلویحی یا غیرتصریحی است که هدف آن عمده‌تأ پیش‌گیری از تنش و منازعه مذهبی می‌باشد. بر این اساس، ماده ۲ قانون اساسی عراق به معرفی دین رسمی این کشور، یعنی اسلام اهتمام ورزیده نه مذهب رسمی، هرچند شیعیان اکثریت جمعیت آن را تشکیل می‌دهند. این ماده، همچنین، اعلام می‌دارد که اسلام منبع اصلی قانونگذاری است. در واقع، به طور غیرمستقیم تصریح می‌کند که اسلام تنها منبع قانونگذاری نیست و رقبای دیگری هم دارد. همچنانکه، همزمان، تدوین قوانینی را که با احکام ثابت اسلام و اصول دموکراسی تعارض دارد، جایز ندانسته است. عبارت «احکام ثابت اسلام»، نشان

می‌دهد قانون‌گذار، نگاه حداقلی به دین داشته و از ورود به اختلاف‌های مذهبی پرهیز کرده است. در واقع، نمی‌خواهد شکاف مذهبی را بیش از این فعال کند. این تمایل، موجب شده است اسلام در این متن، موقعیتی جامع و مانع و در عین حال، شامل یا دربرگیرنده نداشته باشد.

راهکار ششم، برقراری مدیریت سیاسی و حاکمیت مدنی بر نیروهای نظامی و امنیتی - اطلاعاتی است. ماده ۹ قانون اساسی عراق تصریح دارد: «نیروهای مسلح و سازمان امنیتی عراق، از مؤلفه‌های ملت عراق به شمار می‌رود و توازن خود و حضور همه اقشار در خود بدون هرگونه تبعیض را رعایت می‌کند و تحت رهبری حکومت مدنی قرار دارد و از عراق دفاع می‌کند، ضمن آنکه ابزاری برای سرکوب ملت عراق نیست، در امور سیاسی دخالت نمی‌کند و در نقل و انتقال قدرت نیز نقشی ندارد.»

این ماده همچنین تأکید می‌کند که «سازمان اطلاعات ملی عراق تحت حاکمیت مدنی و زیر نظر قوه قانون‌گذاری خواهد بود و طبق قانون و بر اساس اصول به رسمیت شناخته شده حقوق بشر فعالیت می‌کند.»

۲. صلح‌طلبی در سیاست خارجی

نظریه صلح دموکراتیک، استدلال می‌کند که دموکراسی در داخل هموارکننده صلح‌طلبی و جنگ‌پرهیزی در سیاست خارجی است. در عین حال، این رابطه صرفاً شرط لازم و نه کافی سیاست خارجی صلح‌گراست. ایده‌آلیسم برای این منظور، به دنبال تبدیل منازعه به همکاری، افزایش وابستگی متقابل بین کشورها، ایجاد سلسله‌هنگارها و قواعد و نهادهای بین‌المللی برای تسهیل همکاری دولت‌ها و در نهایت، انعقاد پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی و ترغیب کشورها به عضویت و تبعیت از آنهاست.

عراق نیز کشوری متعلق به مجموعه امنیتی خاورمیانه و زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است که در آن، منازعه و ستیزه‌جویی، نه استثنا بلکه قاعده بازیگری است. (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۰) در این چارچوب، عراق با شش کشور ایران، اردن، کویت، عربستان سعودی، سوریه و ترکیه مرز مشترک دارد و عنصر مجاورت یا همسایگی موجب بیش از ۱۵ چالش و

منزعه بالقوه و بالفعل عراق با این کشورها شده است. این منازعات را می‌توان در قالب اختلافات ارضی و مرزی، اختلافات مذهبی - ایدئولوژیک، منازعات قومی، اختلاف و کشمکش بر سر منابع آب و اختلاف بر سر منابع نفت و گاز و قیمت آنها، بازشناسی و خلاصه نمود. (ولدانی، ۱۳۸۸)

این منازعات، پس از استقلال عراق تا کنون موجب بروز سه جنگ عمده در منطقه خلیج فارس شده که در دو مورد نخست (حمله به ایران، ۱۹۸۰ و کویت، ۱۹۹۰)، عراق متجاوز بوده و در مورد سوم نیز این کشور مورد هجوم و اشغال نیروهای ائتلاف غربی قرار گرفته است. در این بین، آنچه به مثابه کاتالیزور عمل کرده و عامل تبدیل این چالش‌ها به جنگ‌های فراگیر بوده است، سیاست نظامی‌گری و افزایش نقش مؤلفه نظامی در حیات سیاسی عراق تا پیش از اشغال آن می‌باشد. این عامل منجر به تمایل رژیم بعث به تولید و ذخیره سلاح‌های کشتار جمعی شد و بهانه مناسبی برای تغییر رژیم این کشور در اختیار آمریکایی‌ها قرار دارد؛ هرچند توانمندی عراق در این خصوص، هرگز به اندازه‌ای نبود که دول غربی ادعا می‌کردند.

بر این اساس، منع تکثیر و نگهداری سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم به یکی از معیارهای سیاست خارجی مطلوب عراق برای آمریکا و معارضین عراقی رژیم بعث تبدیل شد و در چارچوب صلح‌طلبی قرار گرفت. راهکار کلی قانون اساسی عراق جدید برای استقرار صلح‌طلبی در سیاست خارجی، محدود کردن نظامی‌گری به حاکمیت مدنی و قانونی است. بر این اساس، ماده ۵۹ این قانون مقرر می‌دارد که اعلام جنگ و حالت فوق‌العاده در کشور منوط به درخواست مشترک رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و موافقت اکثریت دوسوم اعضای مجلس نمایندگان است. در ماده ۹ این قانون نیز تصریح شده است که نیروهای مسلح عراق تحت رهبری حکومت مدنی قرار دارند و از عراق دفاع می‌کنند. به بیان دیگر، ابزار هجومی و تجاوزگری نیستند.

در خصوص تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی نیز این قانون مقرر می‌دارد که عراق «به مبارزه با تروریسم پایبند است و سعی می‌کند از تبدیل خاک خود به مرکز، گذرگاه یا صحنه فعالیت‌های آن جلوگیری کند.» (بند دو از ماده ۷)

علاوه بر این، «دولت عراق تعهدات بین‌المللی این کشور در خصوص منع گسترش، توسعه، تولید و استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی را رعایت می‌کند و از تجهیزات، مواد، فناوری و سیستم‌های ارتباطی که به توسعه، ساخت و تولید و استفاده از این گونه سلاح‌ها مربوط می‌شود، جلوگیری کند.»

جدای از این موارد، قانون اساسی عراق جدید شامل هیچ‌گونه آرمان خاص یا رسالت انسانی، جهانی و یا ایدئولوژیک در سیاست خارجی که دولت باید موظف به پیگیری آن باشد، نیست و هیچ‌گونه ادعای نقش خاص اعم از رهبری یا مانند آن را در دنیای اسلام و جهان عرب ندارد. در واقع، سیاست خارجی نسبت به سیاست داخلی در این متن، وزن مخصوص کمتری دارد و شاید دلیل این امر آن است که عراق تا چشم‌اندازی میان‌مدت، درگیر مسائل داخلی است و بدون رهایی از آن، نمی‌تواند به نقش‌آفرینی مؤثر در سیاست خارجی بپردازد.

ب. واقعیات ساختاری و محدودیت سناریوی ایده‌آلیستی

مقصود از واقعیات ساختاری در این مقاله، برخی ویژگی‌ها و شناسه‌های جامعه عراق و محیط پیرامونی آن (محیط منطقه‌ای) است که ماهیتی ساختاری دارند و می‌توانند بر محیط تصمیم‌گیری و اراده بازیگران و انتخاب‌های آنها تأثیر گذارده و آنها را محدود کنند. به نظر می‌رسد، این واقعیات ساختاری در خصوص جامعه عراق، در چهار حوزه تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و اقتصاد سیاسی این کشور قابل طرح باشد که در عین حال در شکل‌دهی به یکدیگر ایفای نقش کرده و هر یک، قوام‌بخش دیگری بوده است. به بیان دیگر، ساختار و کارگزار در عراق در قوام‌بخشی و شکل‌دهی به یکدیگر فعال بوده و خواهند بود و در این صورت، می‌بایست نظریه ساختاری‌آنتونی گیدنز را مبنا قرار داد. به نظر گیدنز، ساختار و کارگزار در نوعی فرایند دگرگونی که هم از بستر متأثر است و هم از کنشگر، به طور مستقیم و متقابل، با یکدیگر درگیر می‌شوند. این ایده گیدنز، بعدها یکی از پایه‌های فهم کانستراکتیویستی الکساندر ونت از روابط بین‌المللی قرار گرفت که در عنوان «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» نمود یافته است. (۱۳۸۶: ۲۰۹) بر این اساس، واقعیات ساختاری که کارگزاران عراق کنونی با آن مواجهند، توسط کارگزاران گذشته این کشور شکل گرفته و قوام یافته‌اند و از این‌رو، مواجهه

کنونی میان آنها به قوام‌یابی و شکل‌گیری مجدد آنها در قبال یکدیگر خواهد انجامید. در این خصوص، به نظر می‌رسد باز هم می‌بایست به نظریه بوزان و ویور در خصوص مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای بازگشت. آنها در این نظریه با برجسته‌سازی مفاهیمی چون مجاورت یا همسایگی جغرافیایی^۱، تاریخ مشترک، الگوهای دوستی و دشمنی و شیوه‌های مشابه امنیتی کردن، توانسته‌اند مؤلفه‌های فرهنگ، تاریخ و جغرافیا را در تحلیل مسائل کشورها وارد کنند و عناصر مادی و فرامادی را با یکدیگر درآمیزند و در عین حال، تحولات درون‌کشوری را با فرایندهای فراقشوری و مسائل منطقه‌ای را با منافع ملی کشورها تلفیق کنند. (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۱ - ۵۶) (نصری، ۱۳۸۴: ۶۰۳)

در این بخش، مطابق تحلیل بوزان و ویور، به سه متغیر تاریخ، جغرافیا و فرهنگ می‌پردازیم و اقتصاد سیاسی عراق را در ذیل این سه مؤلفه بررسی می‌کنیم. این بررسی بر مبنای چهار مبحث کلیدی، یعنی ساختگی بودن^۲ عراق، هویت^۳ عراق، دیکتاتوری^۴ عراقی و روند دولت‌سازی و دموکراتیزاسیون^۵ در این کشور انجام می‌شود. (Stanfield, 2007:3-4)

۱. تاریخ سیاسی

به لحاظ تاریخی، شاید کمتر کشوری است که به اندازه عراق، مسائل سیاسی - امنیتی‌اش متأثر از تاریخ آن باشد. مهمترین واقعیت تاریخی عراق، ساختگی یا جعلی بودن آن و به ویژه، مرزهای سیاسی آن است. در واقع، عراق به صورت کشور، پدیده‌ای است که با فروپاشی امپراتوری عثمانی و با تدبیر سیاسی - نظامی بریتانیا تأسیس شد و محدوده عراق کنونی حاصل تعریف مرزهای آن از سوی انگلیس و به صورت سیاسی و نه جغرافیایی است که به همین دلیل، معضلات جغرافیایی و سیاسی بسیاری برای این کشور به وجود آورده است. دلیل این نوع کشورسازی از سوی بریتانیا، نقشی است که این محدوده سیاسی می‌تواند در قبال ایران و به لحاظ راهبردی ایفا کند. در واقع، بریتانیا می‌خواست همان نقشی را که امپراتوری

1 . Geographical - Proximity
 2 . The artificiality debate
 3 . The identity debate
 4 . The dictator debate
 5 . The State – building and democratization debate

عثمانی در قبال دولت صفوی ایفا می‌کرد، عراق نیز در برابر ایران ایفا کند و به مثابه نوعی ضربه‌گیر یا سد در برابر آن باشد. این ظرفیتی است که بعدها کشورهای غربی و به ویژه ایالات متحده آمریکا، در برابر کشورمان، آن را فعال نمودند و از این طریق به مهار ایران پرداختند.

ساختگی بودن عراق چند عارضه مهم را برای این کشور به دنبال داشته است. اولین عارضه، اختلافات ارضی و مرزی با تمامی همسایگان بجز عربستان سعودی است. این اختلافات به دلیل قراردادی بودن مرزها، به منابع آب و نفت و گاز نیز تسری یافته و موجب شده زمینه‌ها و بسترهای منازعه و تنش میان این کشور و همسایگانش همواره وجود داشته باشد. عارضه دوم، محصور بودن نسبی عراق در خشکی است که نوعی تنگنای ژئوپلیتیک را به لحاظ دسترسی این کشور به آبهای آزاد ایجاد کرده و تمایل استراتژیک عراق را برای حضوری وسیع‌تر در خلیج فارس برجسته می‌سازد. (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳: ۱۵۵ - ۱۵۲)

عارضه دیگر، تناظر قومی اقوام مرزی عراق با اقوام آن سوی مرز در کشورهای همسایه است که به ویژه در خصوص کردها، مسئله قومی را به مسئله امنیت ملی و تمامیت ارضی این کشور و همسایگان آن تبدیل کرده است. در این مورد، به ویژه ترکیه حساسیت بسیاری به کردستان عراق دارد و حملات نظامی آن اعم از زمینی یا هوایی به این منطقه، به بهانه فعالیت پ.ک.ک که آخرین آن در بیستم می ۲۰۱۰ انجام شد، مؤید این حساسیت است.

در نهایت، ساختگی بودن عراق منجر به شکل‌گیری بافت بسیار نامتجانس به لحاظ ترکیب قومی - مذهبی و قبیله‌ای - طایفه‌ای در این کشور شده است که به لحاظ نداشتن تاریخ مشترکی از زندگی مسالمت‌آمیز با یکدیگر، احساس هم‌بختی و هم‌سرنوشتی نمی‌کنند و به همین دلیل است که هنوز چیزی به نام ملت عراق وجود ندارد.

علاوه بر ساختگی بودن، عراق هیچ‌گاه در طول تاریخ خود، برای خود تصمیم نگرفته است. در واقع، عراقی‌ها در طول تاریخ، هیچ‌گاه نتوانستند به دست خود حکومتی را بر سر کار بیاورند و حتی نتوانستند هیچ کدام از حکومت‌ها را نیز سرنگون کنند و این کار همواره با مداخله بیگانگان انجام شده است. در نهایت، رژیم صدام نیز از همین طریق سرنگون شد و حتی شکل‌گیری نظام جدید در عراق نیز با صورتبندی کنونی، بدون دخالت آمریکایی‌ها

امکان‌پذیر نبود، هرچند که مردم این کشور تا کنون چند بار برای برپایی نهادهای حکومتی آن به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند. این ویژگی تاریخی موجب شده است احساس دولت داشتن یا احساس تعلق به دولت هیچ‌گاه در متن گروه‌های اجتماعی عراق شکل نگیرد و به لحاظ هویتی، حکومت همواره متعلق مفهوم دیگری و نه خودی باشد. نتیجه این امر شکل‌ناپذیری و قوام‌ناپذیری روحیه ملی در این کشور و بی‌اعتمادی گروه‌های قومی - قبیله‌ای به حکومت‌ها در برقراری و تأمین امنیتشان بوده است. شکل‌ناپذیری احساس دولت داشتن و روحیه ملی در این کشور با یک پدیده تاریخی دیگر تکمیل شده و آن، سلطه اقلیت سنی بر دیگر اقوام و مذاهب از جمله شیعیان که اکثریت بافت جمعیتی عراق را تشکیل می‌دهند، بوده است.

این ویژگی‌ها یعنی ساختگی بودن عراق، نقش تعیین‌کننده قدرت‌های خارجی در حیات سیاسی این کشور و حاکمیت اقلیت بر اکثریت، موجب تبدیل خشونت سیاسی به نوعی سنت پایدار در تاریخ سیاسی عراق شده است. در واقع، عراق پسااستعماری^۱ به واسطه کودتای ژنرال عبدالکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ شکل گرفت و از انگلیس مستقل شد، اما از آن پس، خشونت به قاعده سیاسی حکمرانی در تاریخ عراق تبدیل شد. عراق وارد دوره‌ای از کودتاها و ضدکودتاها گردید که نتیجه آن، بر سر کار آمدن گروه‌ها و باندهای اقلیتی بود که با نیروهای مسلح هم‌کاری می‌کردند.

عصام الخفاجی، پژوهش‌گر عراقی و مدرس دانشگاه آمستردام، حتی جنگ‌افروزی صدام حسین در عرصه خارجی را ابزاری در تداوم سنت خشونت‌ورزی برای تداوم حکومت در داخل این کشور می‌داند:

«جنگ ایران و عراق نیز همان روالی را طی کرد که اکثر کشورهای اروپایی در سرآغاز عصر حاضر دنبال کردند، یعنی روالی که در آن، جنگ نه فقط با انحصار ابزارهای اجبار، به وسیله‌ای تبدیل می‌شود در دست دولت‌ها برای احراز چیرگی خود بر جامعه، بلکه با ارائه خود به مثابه تنها عامل وحدت یک تشکل اجتماعی، مشروعیت لازم را نیز کسب می‌کند.» (۱۳۷۸: ۶۴)

هجوم نظامی به کویت نیز در چارچوب همین امر یعنی به کارگیری خشونت فیزیکی و نیروی نظامی برای تداوم حکمرانی داخلی و سرپوش گذاری بر بحران‌های درونی رژیم بعث، قابل توضیح است. (مندل، ۱۳۸۷: ۱۲۵) در واقع، تا هنگام پایان جنگ عراق و ایران، نیروهای نظامی بیشتر به عنوان ابزاری برای مدیریت خشونت‌آمیز تقاضاها و مطالبات گروهها و اقوام نامتجانس عراقی مورد استفاده قرار می‌گرفتند، (سریع‌القلم، ۱۳۷۴: ۳۸۷) اما از آن پس، به گروه جدید اجتماعی با مطالبات و منافع مشخص تبدیل شدند که صرفاً شرکت آنها در جنگی دیگر می‌توانست آثار زیانبار حضورشان در جامعه عراق را کاهش دهد. این امر به منزله افزایش وزن مؤلفه میلیتاریسم در جهت‌دهی به راهبردهای سیاست خارجی این کشور بود. جنگ ایران و عراق و کمک‌های اقتصادی - نظامی دنیای آن روز به رژیم بعث، موجب شد عراق در بین سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۸۸، دارای بزرگترین و قدرتمندترین ارتش جهان عرب شود، اما نیروی نظامی این کشور که جنگ با ایران را با ناکامی پشت سر گذاشته بود، برای بازگشت به جامعه و برخورداری از شغل معمولی با مشکل مواجه بود و سربازان حتی به لحاظ روحی و مالی نیز توان اداره امور شخصی از جمله ازدواج را نیز نداشتند. احساس بی‌قراری مسری در میان این نیروها، یکی از دلایل تلاش‌های متعدد برای طراحی و اجرای کودتاهایی بود که در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ در عراق به وقوع پیوستند، هرچند همگی آنها از سوی دستگاه امنیتی رژیم بعث در منطقه سرکوب شدند. (Hashim, 2003:29) این ویژگی، به همراه بدهی یکصد میلیارد دلاری عراق که نشان‌دهنده فروپاشی توان اقتصادی این کشور نسبت به دیگر رقبای همسایگان منطقه‌ای‌اش بود، تأثیر بسزایی بر تصمیم صدام برای اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ گذارد. (Parasilifi, 2001:89)

۲. جغرافیای سیاسی

در بحث پیرامون تاریخ سیاسی عراق، پیوستگی و درهم تنیدگی تاریخ و جغرافیای سیاسی و تأثیر آن بر فرهنگ سیاسی و سیاست و حکومت در این کشور نشان داده و توضیح داده شد که چگونه برخی قواعد حکمرانی و سیاست‌ورزی در این کشور از ویژگی‌ها و ظرفیت‌های طبیعی و جغرافیایی آن سرچشمه می‌گیرد. در واقع، یکی از عواملی که تحت هر شرایط و

اصولی سیاست یک کشور را تحت الشعاع قرار می‌دهد، جغرافیاست. جغرافیای هر کشور، بسیاری از اندیشه‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و راه‌حل‌ها را به مسئولین آن کشور تحمیل و بعضاً فراتر از اصول و انتزاعیات عمل می‌نماید. (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۴) جغرافیای سیاسی عراق نیز علاوه بر موارد پیش‌گفته، به واسطه چهار ویژگی یا خصیصه مهم، گزینه‌های سیاست و حکومت در این کشور را محدود و یا فرصت‌های خاصی را در اختیار برخی بازیگران درگیر در عرصه آن قرار می‌دهد.

نخستین ویژگی به منطبق معماگونه الگوهای رقابت - رفاقت یا دوستی و دشمنی در میان ترکیب و بافت جمعیتی این کشور به لحاظ قومی، مذهبی و سیاسی بازمی‌گردد که یکی از شناسه‌های اصلی جغرافیای سیاسی آن است. از این جنبه می‌توان عراق را چونان ماکت یا نمونه کوچک‌شده‌ای از مجموعه امنیتی خاورمیانه به حساب آورد. دلیل این امر آن است که عراق میعادگاه غالب اقوام، مذاهب و گرایش‌های سیاسی موجود در خاورمیانه اعم از اعراب، کردها، ترک‌ها، فارس‌ها، شیعیان، سنی‌ها، اسلام‌گرایان، سکولارها، میانه‌روها، رادیکال‌ها، چپ‌گرایان و ناسیونالیست‌هاست. بنابراین، پیچیدگی منطق و الگوهای دوستی و دشمنی در خاورمیانه، در خصوص عراق نیز صادق است. به بیان بوزان: «در خاورمیانه، برای هر بازیگر بومی یا جهانی دشوار است از بازیگری دیگر در برابر دشمن مشترک پشتیبانی نماید، بدون آنکه، همزمان، دوستی را هم در طرف سوم، تهدید نکره باشد.» (۱۳۸۱: ۶۷۰)

برای مثال، اتحاد استراتژیک رژیم صهیونیستی با کردهای شمال عراق در برابر اعراب سنی این کشور، موجبات تهدید ترکیه و تنش در روابط ترک‌ها با این رژیم را فراهم کرده است. در عراق نیز برای مثال، نزدیکی و ائتلاف آمریکا با سنی‌ها و نوبعثی‌ها موجب دوری کردها و شیعیان میانه‌رو از آنها می‌شود و یا ائتلاف سنی‌ها و شیعیان ملی‌گرا، شیعیان اسلام‌گرا و کردها را با احساس تهدیدشدگی مواجه می‌کند. این واقعیت موجب می‌شود برقراری تعادل قومیتی در عرصه سیاسی و حکومت عراق که راهبرد ناگزیر دموکراسی‌سازی در این کشور است، بسیار دشوار و هر تعادلی در این عرصه شکننده و ناپایدار باشد. به همین دلیل بود که ایالات متحده، پس از چهار سال حضور سیاسی - نظامی در عراق، از تلاش برای الگوسازی عراق به عنوان سرمشق دموکراتیک کشورهای خاورمیانه دست کشید و راهبرد خود در این کشور را

تغییر داد. در واقع، ایالات متحده می‌پنداشت به سبب سرشت ماکت‌گونه عراق در قبال خاورمیانه، سرنوشت هر یک از گروه‌های اجتماعی این کشور می‌تواند آینده‌ای برای اقوام و مذاهب متناظرشان در دیگر کشورهای منطقه باشد، اما منطق معماگونه و تنوع الگوهای دوستی و دشمنی در عراق به این خوش‌بینی پایان داد و بوش در استراتژی پیشنهادی جدید خود به کنگره در سال ۲۰۰۷، به صراحت اعلام کرد ایالات متحده به دنبال نوعی راه حل منطقه‌ای برای مسئله عراق است. (The Wight House, January 10, 2007) به بیان دیگر، ایالات متحده تصمیم گرفت نوع بازی خود را در عراق، از بازی ایدئولوژیک به رقابت یا همکاری با دیگر بازیگران منطقه‌ای بر سر گسترش حوزه نفوذ در عراق، تغییر دهد. یکی از دلایل چند دور مذاکره این کشور با جمهوری اسلامی ایران در عراق همین تغییر محیط بازی بود. همچنانکه، نتایج این تغییر در دومین انتخابات پارلمانی عراق جدید در هفتم مارس ۲۰۱۰، نشانگر تلاش سه‌ساله آمریکا در این خصوص بود. در این انتخابات، فهرست العراقیه شامل برخی شیعیان سکولار، سنی‌ها، نوبعثی‌ها و ترکمن‌ها، ۹۱ کرسی از مجموع ۳۲۵ کرسی پارلمان را به دست آوردند و مقام نخست را در میان فهرست‌های موجود کسب نمودند. بیشترین رأی‌دهندگان به این فهرست اعراب اهل سنت بودند و کشورهای عربستان، سوریه، ترکیه، اردن، مصر و امارات متحده عربی از این فهرست حمایت می‌کردند. ایالات متحده به طور علنی و رسمی از این ائتلاف در جریان انتخابات، حمایت نکرد، اما پس از آن تلاش نمود ائتلافی میان فهرست العراقیه و ائتلاف دولت قانون به رهبری نوری المالکی که ۸۹ کرسی را در انتخابات به دست آورده بود و شیعیان ملی‌گرا را نمایندگی می‌کرد، برقرار کند.

ویژگی دوم جغرافیای سیاسی عراق، معضلاتی است که بر سر استقرار فدرالیسم در این کشور وجود دارد، یکی از معضلات در این چارچوب، مسئله کرکوک است. شهر کرکوک مرکز استان التمیم عراق، در ۲۵۰ کیلومتری شمال بغداد قرار گرفته و شهری با پنج هزار سال پیشینه است. اختلافات زیادی بر سر بافت جمعیتی این شهر وجود دارد. منابع کردی، اکثریت جمعیت آن را متعلق به کردها، منابع عربی به عرب‌ها و برخی منابع ترکمنی، به ترکمن‌ها می‌دانند. علاوه بر بافت چندقومی شهر، دلیل دیگر اختلاف بر سر آن، وجود منابع غنی نفت در این شهر است. در مجموع، کرکوک دارای ۴۰ درصد ذخیره نفت عراق است.

مهمترین خواسته کردها در شرایط کنونی، تثبیت فدرالیسم کردی و الحاق کرکوک و سایر مناطق کردنشین خارج از اقلیم کردستان به منطقه تحت حاکمیت این اقلیم است. مبنای این خواسته، نقشه منتشر شده در ماه جولای ۲۰۰۵ است. این نقشه، علاوه بر دربرگیری سه استان دهوگ، اربیل و سلیمانیه که از سال ۱۹۹۲ در کنترل کردها بوده، مناطق جدیدی از استان تمیم به مرکزیت کرکوک، مناطق کردنشین استان دیالی به مرکزیت خانقین، مناطق مندلی، جسان، بدره و زرباطیه در منطقه مابین بغداد و مرز مهران ایران و نیز مناطقی در حاشیه موصل را به کردستان اضافه نموده است. مبنای تحلیلی این خواسته از نظر کردها این است که اعراب و کردها دولت جداگانه هستند و در ابتدا باید وجود این دو ملت متفاوت در عراق به رسمیت شناخته شود. در مقابل، اعراب و ترکها مخالف الحاق کرکوک به اقلیم کردستان هستند و آن را مبنایی برای تشکیل کشور مستقل کردی می‌دانند. در این خصوص، ترکیه به صراحت اعلام کرده است این الحاق را خط قرمز خود در هجوم نظامی به کردستان عراق می‌داند. در عین حال، طبق ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق، مقرر شده است وضعیت کرکوک و سایر مناطق مورد مناقشه، در چارچوب همه‌پرسی تعیین تکلیف شود. این ماده، راهکار عادی‌سازی اوضاع، شمارش جمعیت و همه‌پرسی در کرکوک و سایر اراضی مورد مناقشه، پیش از تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷ را ارائه داده است. به رغم تشکیل کمیته پی‌گیری ماده ۱۴۰، همه‌پرسی کرکوک هنوز برگزار نشده است. دلیل این امر نوع رویکرد شیعیان ملی‌گرا به رهبری نوری المالکی است. این گرایش ترجیح می‌دهد به جای مخالفت علنی با الحاق کرکوک به اقلیم کردستان، از طریق مانع‌سازی اداری و حکومتی، برگزاری همه‌پرسی کرکوک را به تأخیر بیندازد. (ویسی، ۱۳۸۷) به هر ترتیب، سرنوشت کرکوک به سرنوشت فدرالیسم و تا حدود زیادی، دموکراسی در عراق گره خورده است. در واقع این شهر، نماد پیوند واقعیت ساختاری جغرافیای سیاسی و اقتصاد سیاسی عراق است که نوع بازیگری در آن می‌تواند بر تعادل قومیتی در عراق تأثیر غیرقابل انکاری بر جای بگذارد و حتی منطقه خاورمیانه را تحت تأثیر قرار دهد. از این منظر، بسیاری از کردها، حتی کرکوک را با موقعیت استراتژیک شهر قدس در مناقشه میان اعراب و مسلمانان با رژیم صهیونیستی مقایسه می‌کنند. در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰، از میان ۱۲ کرسی نمایندگی کرکوک در پارلمان عراق، شش کرسی به فهرست العراقیه مرکب از اعراب و

ترکمن‌ها و شش کرسی به کردها تعلق گرفت که نشانگر تضعیف موقعیت کردها در مقایسه با انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ بود و وضعیت شکننده تعادل قومیتی در این منطقه و کل عراق را نشان می‌داد. این وضعیت با حساسیتی متفاوت در خصوص استان بصره هم وجود دارد. در سی‌ام ماه می ۲۰۱۰، نوری المالکی که فهرست انتخاباتی‌اش در انتخابات پارلمانی در بصره با چهارده کرسی رتبه نخست را کسب کرده است، اعلام نمود اگر موفق به تأسیس دولت شود، قانون مربوط به خودمختاری منطقه بصره را امضا خواهد کرد. بصره یکی از ثروتمندترین استان‌های عراق و سومین آنها به لحاظ جمعیت پس از بغداد و موصل است. ذخایر نفتی این استان، حدود ۲۰ درصد ذخایر نفتی خاورمیانه است. تبدیل این استان به منطقه فدرالی از دید قائلان به آن با هدف توسعه مناطق شیعی نشین به گونه‌ای همگام و متوازن با مناطق کردی در شمال است و یکی از راهکارهای تعادل قومیتی در این کشور به شمار می‌رود. در عین حال، خودمختاری بصره، به لحاظ جغرافیا و اقتصاد سیاسی عراق، با مخالفت اعراب سنی این کشور و عربستان سعودی مواجه است. گسترش حرکت‌های شیعی در مرزهای شرقی عربستان، وابستگی عرب‌های سنی عراق به موقعیت ممتاز بصره و مهمتر از همه، تحول منطق بازی‌ها به نفع ایران از دید سعودی‌ها قابل پذیرش نیست. (نصری، ۱۳۸۹: ۵۱)

سومین ویژگی ژئوپلیتیکی عراق، موقعیت استراتژیک آن در قبال ایران است. همانطور که گفته شد، وضعیت ژئوپلیتیکی عراق به گونه‌ای است که مناسبترین کشور منطقه برای ایجاد توازن و مهار در برابر ایران به شمار می‌رود و به لحاظ تاریخی نیز هدف از ساختن آن همین ویژگی بوده است. در عین حال، چنانچه از این ظرفیت بهره‌برداری نشود یا به عبارت دیگر، حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در عراق به قدری وسعت یابد که رقبا و دشمنان بالقوه و بالفعل آن نتوانند از این ظرفیت بهره‌برداری نمایند، این کشور ظرفیت آن را دارد که پل و یا تخته پرش برای ایران برای ورود به منطقه شامات و تبدیل شدن به قدرت بلامنازع زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس باشد. یکی از دلایل بوش برای تغییر راهبرد ایالات متحده در عراق در سال ۲۰۰۷، همین نکته بود. بر این اساس رایس و بوش در توجیه راهبرد جدید خود برای کنگره آمریکا، به صراحت اعلام نمودند «عراق باید همچون گذشته، سدی در برابر ایران و نه پلی برای آن باشد.» (The White House, January 10, 2007)

این ویژگی عراق به لحاظ جغرافیای سیاسی و در عین حال، اقتصاد سیاسی این کشور نمایانگر فرصتی برای سیاستمداران این کشور و بازیگران منطقه‌ای است که می‌توان آن را «رانت استراتژیک»^۱ نامید. (الخفاجی، ۱۳۷۸: ۷۱) به بیان دیگر، عراق در شرایط خاص تاریخی و در میانه رقابت‌های راهبردی منطقه‌ای، این امکان را دارد که نظر به موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک خود در برابر ایران، از دیگر کشورها و بازیگران منطقه‌ای و برون‌منطقه‌ای که از مهار ایران سود می‌برند، تقاضای مابه‌ازاء اعم از اقتصادی یا سیاسی - راهبردی نماید. این وضعیتی بود که با طولانی‌تر شدن جنگ ایران و عراق و به تبع آن کاهش فوق‌العاده درآمدهای نفتی، در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۳ رخ داد. در آن زمان، عراق و رژیم صدام از وضعیت دولت رانتی که به درآمدهای ناشی از منابع نفتی خود اتکا داشت، به کشوری تبدیل شد که از قبل رانت استراتژیک خود کسب درآمد می‌کرد. در خلال سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۹، صرفاً سرریز مستمر و منظم کمک‌های مالی کشورهای چگون عربستان، کویت و امارات متحده عربی بود که اقتصاد عراق را سرپا نگه داشت. این ویژگی باعث می‌شود توسعه نیروهای مسلح و نظامی، به نوعی دارایی برای این کشور تبدیل شود.

رانت استراتژیک، استقرار صلح‌طلبی به عنوان جهت‌گیری پایدار سیاست خارجی عراق را بسیار دشوار می‌کند، به ویژه آنکه، این ظرفیت عراق به منزله نوعی معمای امنیتی برای کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است. به بیان دیگر، آنها برای حفظ امنیتشان در برابر ایران، نوعی باج راهبردی به عراق می‌دهند، اما در برابر، عراق با دریافت این رانت استراتژیک، در برابر خود این کشورها، به لحاظ نظامی - اقتصادی نیرومند می‌شود و آنها را در معرض تهدید قرار می‌دهد. این اتفاقی بود که منجر به جنگ دوم در زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس و اشغال نظامی کویت از سوی عراق شد. این دو ویژگی، یعنی رانت استراتژیک عراق و معمای امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس، ایجاب می‌کند غرب و در رأس آن، ایالات متحده آمریکا برای حفظ منافع خود در منطقه و جلوگیری از بروز منازعات میان متحدین منطقه‌ای‌اش، حضور سیاسی و نظامی - امنیتی خود را تا آینده غیرقابل پیش‌بینی در این منطقه حفظ نماید.

ویژگی چهارم، موقعیت جغرافیایی خاورمیانه است. این منطقه، چه به لحاظ مناسبات درونی و چه به لحاظ موقعیت بین‌المللی، منطقه‌ای امنیتی یا امنیتی شده است. در سطح درون منطقه‌ای، در غالب کشورهای خاورمیانه، همچنان، تهدیداتی که صبغه سرزمینی بیشتری دارند اولویت‌های امنیت ملی را مشخص می‌کنند و تهدیدات با صبغه سرزمینی کمتر مانند تهدیدات اقتصادی، در اولویت‌های بعدی هستند. به همین دلیل است که تحصیل امنیت از راه برتری نظامی همچنان در کانون سیاست‌های امنیتی این کشورها قرار دارد. بسیاری از قدرت‌های منطقه، درصد زیادی از تولید ناخالص ملی و بودجه دولتی را صرف مسایل نظامی می‌کنند و همه آنها از لحاظ فنی درصدد توسعه یا خرید سیستم‌های تسلیحاتی پیشرفته‌ای مانند موشک‌های بالستیک میان‌برد، بمب افکن‌های جنگی و سیستم دفاع ضد موشکی هستند. (مارتین، ۱۳۸۳: ۵۱) در واقع، چنانکه لی‌نور. جی مارتین در مقاله «رهیافت جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه» به درستی تأکید می‌کند، کشورهای این منطقه با سه تهدید عمده در خصوص امنیت ملی خود مواجه هستند که به ترتیب عبارتند از رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و تمامیت ارضی. تهدید نخست موجب شده است امنیت ملی در این کشورها عمدتاً به امنیت رژیم یا به بیان بوزان «امنیت حکومت» (۱۳۸۸: ۲۸) تحویل شود. امنیت رژیم در این منطقه، به بیان مصطفی کامل السعید عبارت است از حفظ ارزش‌های حیاتی رژیم مخصوصاً رهبران و نهادهای اصلی. (۱۳۸۳: ۹۷)

تهدید بعدی، یعنی پائین‌بودن انسجام اجتماعی - سیاسی در درون کشورها، موجب پدیده‌ای شده است که بوزان آن را «حکومت ضعیف» می‌نامد (۱۳۸۸: ۳۰). در واقع، چندپارگی جامعه به لحاظ سیاسی - اجتماعی، موجب می‌شود حکومت نتواند در اداره جامعه همچون حکومتی قوی ظاهر شود و در نتیجه، در این کشورها شاهد میزان بالای خشونت‌های سیاسی، دست به دست شدن سریع حکومت در میان بلوک‌های قدرت، استفاده آشکار از زور توسط حکومت در حیات سیاسی داخلی و میزان بالای کنترل حکومت بر رسانه‌ها و احزاب مخالف هستیم. بر این اساس، تهدیدات امنیت ملی و یا در واقع، امنیت رژیم، عمدتاً ماهیتی داخلی می‌یابند تا خارجی. برجستگی تهدید سوم نیز موجب اهمیت و افزایش روزافزون بعد نظامی امنیت ملی و نقش و جایگاه نظامیان در حیات سیاسی کشورها می‌شود. پیوستگی و

مشابهت مسائل و تهدیدات امنیت ملی این کشورها با یکدیگر و از جمله، عراق با کشورهای زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس، موجب می‌شود شیوه‌های امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن مسائل و پدیده‌ها در این کشورها مشابه یکدیگر باشد و برای مثال، کشوری چون عراق نتواند رویه متفاوتی در سیاست امنیتی خود اتخاذ نماید. به همین دلیل است که بوزان و ویور در سال ۱۹۹۸، تعریف خود از مجموعه امنیتی را که در سال ۱۹۸۳ در کتاب مردم، دولت‌ها و هراس داده بودند، عوض کردند. مطابق تعریف پیشین، مجموعه امنیتی از نظر آنها به گروهی از دولت‌ها اطلاق می‌شد که نگرانی‌های اصلی امنیتی آنها تا اندازه‌ای به یکدیگر گره خورده است که امنیت ملی آنها را به صورت منطقی نمی‌توان جدای از یکدیگر مورد توجه قرار داد، اما در تعریف جدید، در کتاب مناطق و قدرت‌ها، آنها به این نتیجه رسیدند که مجموعه امنیتی، عبارت از مجموعه‌ای از واحدهاست که در آنها فرایندهای عمده امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن یا هر دوی آنها، آن اندازه درهم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی نمی‌تواند جدای از یکدیگر تحلیل یا حل شود. (۱۳۸۸: ۵۵)

در خصوص عراق، این وضعیت بیش از هر چیز در متغیر انسجام داخلی معنا می‌یابد. به لحاظ موقعیت شکننده اقوام در قبال یکدیگر و ناپایداری تعادل‌های قومیتی در این کشور، مسئله قومی در آن تا آینده غیرقابل پیش‌بینی، مسئله امنیتی خواهد بود و نمی‌تواند غیرامنیتی قلمداد شود و در عین حال، امنیتی دیدن مسائل قومی در دیگر کشورهای این مجموعه امنیتی، به تشدید و تقویت این نگاه در حکومت عراق می‌انجامد. این امر به پدیده‌ای منتهی می‌شود که می‌توان آن را پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق نامید و موجب می‌شود دولت آینده عراق نتواند به لحاظ سیاست قومی، به دولتی پست‌مدرن تبدیل شود و حداکثر، دولتی مدرن باشد. به بیان دیگر، دموکراسی‌سازی و اعطای آزادی‌های سیاسی به هویت‌ها و قومیت‌های مختلف و امنیت‌سازی به معنای افزایش نقش دولت مرکزی در کنترل نظم و امنیت در میان اقوام و هویت‌های مختلف در عراق، با یکدیگر جمع‌پذیر نیستند و رابطه‌ای پارادوکسیکال دارند. در واقع، سیاست قومی دموکراتیک در دنیای کنونی که راه ناگزیر دموکراسی‌سازی در عراق است، در چارچوب دولت‌های پست‌مدرن معنا می‌یابد. در این دولت‌ها، بر مبنای سیاست هویت، مسئله قومی، معضل امنیتی نیست و سیاست تفاوت مانع از امنیتی دیدن مسائل

قومی می‌شود. (پاکولسکی، ۱۳۸۸: ۲۴۰) این در حالی است که عراق به لحاظ واقعیات ساختاری درون‌کشوری و منطقه‌ای، نمی‌تواند در این چارچوب بازی کند. به همین دلیل است که بوزان و ویور معتقدند «دنبال‌کردن طیف کشورهای ضعیف / قوی، متداول‌ترین شیوه طبقه‌بندی دولت‌های معاصر به سه نوع پست‌مدرن، مدرن و پیشامدرن است.» (۱۳۸۸: ۳۲)

در بعد منطقه‌ای نیز به نظر می‌رسد خاورمیانه، پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، به متن معادلات امنیتی جهان وارد شده است. تا پیش از این رویداد، دنیای غرب و در رأس آن ایالات متحده، تصور می‌کرد می‌توان روند جهانی‌شدن ارزش‌ها و سبک زندگی غربی یعنی لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری را بدون خاورمیانه به پیش برد و این منطقه را به بیرون تاریخ پرتاب کرد. پس از ۱۱ سپتامبر غرب فهمید که نادیده‌گرفتن خاورمیانه و تحولات آن می‌تواند حتی به فروپاشی تمدن غرب بیانجامد. از این‌رو، خاورمیانه از این پس در نگاه جهانی و به ویژه در نگاه غربی، منطقه‌ای امنیتی شده است و مدیریت آن تکلیف ساختار امنیت جهانی را روشن خواهد کرد. (افتخاری، ۱۳۸۴: ۴۴) از این‌رو، هیچ‌یک از بازیگران منطقه، به ویژه خلیج فارس و از جمله عراق نمی‌توانند تا آینده غیر قابل پیش‌بینی، از روابط خارجی و منطقه‌ای خود امنیت‌زدایی کنند و سیاست نظامی‌گری را کنار بگذارند. این امر باز هم به پارادوکس امنیت و صلح و پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق آینده دامن خواهد زد.

۳. فرهنگ سیاسی

سومین مؤلفه‌ای که تحقق سناریوی ایده‌آلیستی را در عراق آینده محدود می‌کند، فرهنگ سیاسی مردم این کشور یا مجموعه ایستارها و تمایلات شناختی، تحلیلی و احساس آنها نسبت به امر سیاسی است. آنچه فرهنگ سیاسی جامعه را به مفهومی ساختاری تبدیل می‌کند، همانا اصل ناخودآگاه‌بودن آن است. این خصالت باعث می‌شود بسیاری از افکار، تمایلات و گرایش‌های سیاسی کمتر مورد بازبینی قرار گیرند و از ثبات نسبی برخوردار باشند (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۵ و ۱۴) فرهنگ سیاسی مردم عراق نیز دارای سه ویژگی مشخص است که این ویژگی‌ها، دموکراسی‌سازی در داخل و صلح‌طلبی در سیاست خارجی این کشور را با مانع

مواجه می‌کند و موجب تمایل به اقتدارگرایی در داخل و عدم همکاری در سیاست خارجی می‌شود. این سه ویژگی را می‌توان نامنسجم‌بودن، خشونت‌گرا بودن و مذکوربودن نامید. نامنسجم‌بودن فرهنگ سیاسی در عراق به بافت طایفه‌ای و عشیره‌ای این کشور و تقسیم آن به سه جامعه کلی اعم از شیعه، سنی و کرد بازمی‌گردد. ماده ۴۳ قانون اساسی دائمی عراق که در ذیل بخش حقوق و آزادی‌ها طرح شده، بافت قبیله‌ای و عشیره‌ای آن را مورد تأیید و شناسایی قرار داده است:

«حکومت بر رشد و ترقی قبایل و عشایر عراق تأکید دارد و به امور آنها به طوری که با دین، قانون و تقویت ارزش‌های والای انسانی و کمک به پیشرفت جامعه هماهنگ باشد، توجه می‌کند و از عرف‌های عشایر که با حقوق انسان منافات دارد، جلوگیری به عمل می‌آورد.»

این ویژگی، در واقع، مبین نوعی فرهنگ است که آلموند و وربا در اثر کلاسیک خود با عنوان فرهنگ مدنی^۱، از آن با عنوان فرهنگ محلی و بسته^۲ یاد می‌کنند که با نبود حس شهروندی و برجستگی هویت محلی مشخص می‌شود. (Heywood, 2002: 200)

در واقع، وجود سه گروه متفاوت اجتماعی در عراق با زبان‌های گوناگون، قومیت‌های متفاوت و تنوع امکانات اقتصادی، موجب پدیداری نوعی فرهنگ سیاسی پیشامدرن شده است که شعاع وفاداری‌های آن به سطوح قومی، محلی، خانوادگی و قبیله‌ای محدود است و اعتماد بین قومی و بین گروهی در نازل‌ترین سطوح خود قرار دارد. در این چارچوب کشور به منزله مجموعه‌ای از عشایر و اقوام است که با یکدیگر برای کسب قدرت، امنیت و ثروت رقابت و ستیزه می‌کنند و در عین حال، دولت مرکزی را به عنوان مرجعی عادل و قانونی به رسمیت نمی‌شناسند. (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۷۲) این ویژگی موجب می‌شود اطلاق مفهوم جامعه یا ملت - دولت به عراق، محلی از اعراب نداشته باشد.

1 . The Civis Culture
2 . parochial culture

این ویژگی باعث می‌شود هرگونه تعادل قومیتی در عرصه سیاسی عراق، موقتی و شکننده باشد، به ویژه، چنانچه درآمدهای نفتی و بهره‌گیری از رانت نفت به شیوه‌ای قومیتی توزیع شود و سامان یابد، شکل‌گیری جامعه همگن عراقی بسیار دور از دسترس خواهد بود. ویژگی دوم، فرهنگ خشونت در عراق است. همانطور که در بخش‌های پیشین اشاره شد، عراق دارای سنت درازدانه‌ای از اعمال خشونت فیزیکی در مناسبات سیاسی است. در سال ۱۹۳۶، اولین کودتای جهان عرب در عراق اتفاق افتاد (Tripp, 2002:88) و از آن پس، مردم عراق با موجی از سرکوب‌ها، اعمال دیکتاتوری، کودتا، کوچ اجباری، نسل‌کشی، اخراج از کشور و جنگ خارجی مواجه بوده‌اند. علت این امر، همانگونه که شفیق غربا^۱ استاد عراقی دانشگاه کویت تأکید می‌کند، به میزان قابل توجهی در ناکامی حکومت عراق در ایجاد هویت ملی یکپارچه به نحوی که کل مردم این کشور را دربرگیرد، نهفته است. (۱۳۸۱: ۱۳۵) همچنانکه ناکامی در این سطح، به شکست این کشور در ایجاد روابط مسالمت‌آمیز با جهان خارج کمک کرده است. پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف نیز سطح جدیدی از خشونت در قالب جنبشی تروریستی در این کشور پدیدار شد که آزادسازی عراق از اشغال خارجی را به عنوان هدف اصلی خود تعریف کرد و شاخصه آن عملیات انتحاری بود. این جنبش ترکیبی ناسازه‌گون از اعراب سنی ناراضی، بقایای حکومت پیشین بخصوص افسران بعثی، برخی قبایل عراق، گروه‌های مافیایی و القاعده عراق بود. علاوه بر این، اغلب جریان‌های مهم سیاسی در عراق، دارای نیروهای شبه‌نظامی هستند و یا بخشی از ارتش این کشور را تحت کنترل دارند. این وضعیت، چالشی مهم برای حکومت عراق در به رسمیت شناختن حق آن در به انحصار در آوردن مشروعیت اعمال زور فیزیکی و ابزارهای خشونت است. این وضعیتی است که در ادبیات دولت - ملت‌سازی از آن با عنوان دولت‌های ورشکسته^۲ یاد می‌کنند. بر این اساس، دولت ورشکسته دولتی است که در آن ویژگی اصلی مفهوم دولت در بیان ماکس وبر، یعنی انحصار مشروعیت استفاده از زور فیزیکی در درون مرزهایش شکسته شده باشد. این امر اغلب از سوی جنگ‌سالاران، گروه‌های شبه‌نظامی و

1 . Shafeaq N. Gabra

2 . Failed State

تروریست‌ها صورت می‌گیرد (Rotberg, 2004: 43) که هر سه این گروه‌ها در عراق از جمله بازیگران فعال در عرصه سیاست داخلی هستند. این ویژگی موجب می‌شود در پی هر تحول یا فرصت سیاسی، تعادل قومیتی موجود که مبنای برقراری دموکراسی در عراق است به واسطه خشونت فیزیکی که عمدتاً ماهیتی قومی پیدا می‌کند، برهم بخورد. نمونه بارز این مسئله انفجارها و حملات تروریستی پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در مناطق شیعه‌نشین عراق است. بر این اساس، در عراق هیچ حکومتی نمی‌تواند پیش از غالب‌شدن بر سایر گروه‌های مسلح جمعیت کشور در رقابت بر سر اثبات آنکه کدامیک می‌تواند بهتر از دیگری از مردم حراست کند، صاحب مشروعیت انحصار اعمال زور فیزیکی شود. این ویژگی نمایانگر پارادوکس امنیت و دموکراسی در عراق آینده است. همچنانکه می‌تواند در سیاست خارجی مانع از تبدیل سیاست‌های نظامی به سیاست‌های دفاعی به جای تهاجمی شود.

ویژگی سوم نیز مذکور بودن فرهنگ سیاسی عراق است. همچنانکه عصام الخفاجی مطرح می‌کند، جهان‌بینی حاکم بر حزب بعث که سعی در تزریق آن در میان گروه‌های اجتماعی عراق داشت و همچنین منشاء روستایی رهبری و توده حزبی بعث، اصولاً بر نوعی فرهنگ مذکر دلالت داشت که در آن معیار مردانگی نیز برخوردار از تجربه جنگی بود. بر این اساس، از یک سو عراق به عنوان عنصر مذکر جهان عرب تصویر می‌شد که تصویری بود در ساخت و ساز دائم (۱۳۷۴: ۷۲) و در داخل نیز از سوی دیگر، مردان جنگجو به ویژه افسران سنی، به عنوان عراقی‌های راستین معرفی می‌شدند. تصویر عراق به عنوان عنصر مذکر جهان عرب با تصور بسیاری از اعراب از این کشور به عنوان «پروس جهان عرب» همخوانی داشت. (همان: ۶۳) ادعای رهبری جهان عرب از سوی صدام حسین به نوعی برآیند این تصاویر و برداشت‌ها بود.

این فرهنگ از یک سو مانع شکل‌گیری فرهنگ دموکراتیک در میان مردم عراق است و از سوی دیگر، مانع از آن می‌شود تا عراق وارد ترکیب‌های بومی سیستم امنیتی در منطقه خلیج فارس شود و از نقش یگانه‌ای که در گذشته در جهان عرب برای خود قائل بود، وارد نوعی ائتلاف یا اتحاد با کشورهای عرب زیر مجموعه امنیتی خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی گردد و نقش هم‌تراز یا حتی تابع نسبت به آنها پیدا کند. این امر به ویژه هنگامی که

مسئولان و متولیان سیاست خارجی عراق اعم از رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه از میان کردها یا شیعیان انتخاب شوند، از همیشه امکان ناپذیرتر می‌نماید. در واقع، در سیاست داخلی، همانگونه که افلاطون در رساله جمهوری تأکید کرده است، دموکراسی به واسطه آنکه حکومتی است رنگارنگ و سیال، بیشتر باب طبع زنان می‌باشد (۱۳۸۰: ۱۱۱۴) و خصلتی زنانه دارد. از این‌رو، باب طبع آن بخش از گروه‌های سیاسی عراقی نیست که برای این کشور در عرصه داخلی و خارجی، هویتی مذکر قائلند. برای مثال، طارق الهاشمی معاون رئیس‌جمهور عراق پس از انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ به صراحت اعلام کرد عراق به عنوان کشوری عرب نمی‌بایست رئیس‌جمهوری کرد داشته باشد. (www.irdiplomacy.ir) این هویت در عرصه خارجی و منطقه‌ای نیز موجب می‌شود همچنان خلیج فارس به لحاظ امنیتی و معادلات قدرت، سه پایه باشد، هرچند عراق و مجموعه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از متحدین ایالات متحده باشند. در واقع، اتحاد و یا در کنار هم قرارگیری عراق آینده و اعضای شورای همکاری تنها در سایه حضور بلندمدت نیروهای آمریکایی در منطقه امکان‌پذیر خواهد بود. این امر به منزله تداوم نظامی‌گری در عراق آینده و برقراری نوعی صلح مسلح میان آن و دیگر بازیگران زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس است.

نتیجه‌گیری: سناریوی میانه و راهکار جمهوری اسلامی ایران

دموکراسی‌سازی در داخل و یا به بیان بهتر، امکان‌پذیری تعادل قومیتی در عرصه سیاسی داخلی عراق و صلح‌طلبی در سیاست خارجی، متن سناریوی ایده‌آلیستی عراق آینده را تشکیل می‌دهد. این سناریو، چنانکه در مقاله به تفصیل بیان شد، از سوی برخی مؤلفه‌ها همچون خصلت سیاسی و نزاع‌پرور مرزهای سیاسی این کشور، فقر اعتماد میان اقوام و گروه‌های سیاسی (افقی) و میان آنها با حکومت مرکزی (عمودی) و به تبع آن فقر روحیه ملی، نیرومندی فرهنگ خشونت و نظامی‌گری، منطبق معماگونه الگوهای دوستی و دشمنی در میان ترکیب و بافت جمعیت ناهمگن این کشور، مسأله کرکوک و ظرفیت ژئواستراتژیک حاصل از آن برای این کشور، شیوه‌های خاص امنیتی‌کردن و امنیتی‌دیدن مسائل و تهدیدها در منطقه خاورمیانه که عراق نیز به تبع منطق اشاعه‌یابنده این روندها در یک مجموعه امنیتی، گریزی از آن ندارد،

امنیتی شدن خاورمیانه در معادلات جهانی و بین‌المللی، فرهنگ سیاسی عشیره‌ای و نامنسجم این کشور، خصلت ورشکسته دولت در آن و تصویر مذکری که ناسیونالیست‌های عراقی سعی در ارائه آن در عرصه‌های سیاسی داخلی و خارجی این کشور دارند، تهدید می‌شود و با مانع روبروست. به بیان دیگر، نیروی مقاومت یا اینرسی این عوامل به احتمال بسیار مانع از تحقق سناریوی ایده‌آلیستی در این کشور در میان‌مدت می‌شود. از سوی دیگر، بازگشت به عراق گذشته نیز نامحتمل می‌نماید؛ چرا که بازیگران جدید عرصه سیاسی این کشور از جمله کردها و شیعیان در برابر هرگونه گذشته‌گرایی به شدت مقاومت می‌کنند و در این صورت، تکه‌تکه شدن^۱ عراق برای آنها گزینه مناسب‌تری است.

برآیند این گزاره‌ها، نشان می‌دهد سناریوی محتمل‌تر عراق آینده، سناریوی میانه یا برقراری نوعی شبه‌دموکراسی در این کشور است که به واسطه احیاء نوعی ناسیونالیسم قومی یا غیرمذنی رقیق در این کشور، پی‌گیری می‌شود. این سناریویی است که از سال ۲۰۰۷ همزمان با تغییر راهبرد ایالات متحده در عراق و با اجماع نسبی و ضمنی کشورهای عرب منطقه، ترکیه و اهل سنت عراق دنبال می‌شود. مضمون این سناریو بازگشت عراق به دنیای عرب و احیاء نوعی هویت عربی برای این کشور بدون تغییر در قانون اساسی آن است.

راهکار تحقق این سناریو نیز برقراری نوعی ائتلاف میان اعراب سنی، ترکمن‌ها، نوبی‌ها و سکولارها و ملی‌گرایان اعم از شیعیان و سنی‌هاست. در واقع، هر سه گروه بعثی‌ها، سکولارها و ملی‌گرایان، به دو دسته شیعی و سنی تقسیم می‌شوند که مبنای ارتباط آنها با یکدیگر، نه مذهب بلکه ایدئولوژی است.

از این رو، می‌توان با ایجاد ائتلاف میان گروه‌ها و تبدیل شیعیان به ویتترین و نمای بیرونی آن، رأی اکثریت مردم عراق یعنی شیعیان را جلب کرد و چون دموکراسی پارلمانی در قانون اساسی این کشور، از نوع دموکراسی اکثریتی است، ائتلاف مذکور می‌تواند به شیوه قانونی و با سازوکارهای دموکراتیک به رأس ساختار سیاسی این کشور راه یابد. این سناریویی است که به طور جدی در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در این کشور از سوی عربستان سعودی، ترکیه، مصر،

اردن، سوریه، امارات متحده عربی و ایالات متحده پیگیری شد و به آراء معنادار و مهم فهرست العراقیه در این انتخابات انجامید.

آنچه در این سناریو به عنوان برنامه این ائتلاف برای عراق آینده پیش‌بینی شده است، شکل‌دهی به پویای هویتی در این کشور یا ساختن هویت عراقی است که ظاهراً جنبه سلبی دارد. به بیان دیگر، به طور مستقیم بر هویت عربی عراق تأکید نمی‌کند، بلکه از طریق نوعی اشاعه ایران‌هراسی به دنبال ساختن هویت عراقی یکپارچه است که قاعدتاً نه عربی - کردی، بلکه عربی خواهد بود. در واقع، ناسیونالیسم همچنانکه راجرز برویکر، تأکید می‌کند، میدانی از سه نیروی «دولت‌های ملی‌کننده»، «اقلیت‌های ملی» و «میهن‌های بیرونی» است. به این معنا، ناسیونالیسم نه نوعی کیفیت ذاتی بلکه نتیجه یک سری کنش‌ها و فرایندهای سیاسی است. نتیجه کشمکش میان این سه نیرو می‌تواند فرایندی باشد که گفتمان ملی‌گرا را تشدید و از طریق ایجاد احساس خطر در میان اقوام و گروه‌ها، به شکل‌گیری حس ملی در آنها کمک کند. (شوارتز منتل، ۱۳۸۸: ۲۵۲)

این وضعیت به طور آشکار در تبلیغات انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ در عراق قابل مشاهده بود و حتی گروه‌های ملی‌گرای شیعه، محور شعارهای خود را نفی دخالت خارجی و به ویژه جمهوری اسلامی ایران قرار داده بودند.

اجزای دیگر این سناریو عبارتند از جلوگیری از الحاق کرکوک به حکومت اقلیم کردستان و ممانعت از برگزاری همه‌پرسی در آن، بازگشت بعثی‌ها و طوایف سنی‌مذهب به کادرهای فرماندهی و مدیریتی نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی - اطلاعاتی، تداوم حضور نیروهای آمریکایی در عراق و سعی در به بازی گرفتن کردها و شخصیت‌های برجسته آنها در مقام نیروهای دسته دوم و یا تشریفاتی در ساختار رسمی حکومت.

تحقق این سناریو - که البته با مشکلات بسیاری به ویژه به دلیل منطق معماگونه الگوهای دوستی و دشمنی در این کشور مواجه است - موجب می‌شود عراق آینده در عرصه سیاست خارجی و منطقه‌ای نیز مطابق منافع مجموعه کشورهای عرب به همراه ترکیه و ایالات متحده رفتار کند، بدون آنکه وارد نوعی نظام امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای شود. این امر به واسطه حضور ایالات متحده در منطقه و توافق‌های دوجانبه امنیتی با کشورهای عضو زیرمجموعه

امنیتی خلیج فارس - بجز ایران - ممکن می‌شود و در عین حال، در موارد خاص، این امکان وجود خواهد داشت که بر سر مسائل موردی، کنفرانس‌ها و اجلاس‌های مشترک حتی با حضور ایران برگزار شود.

این وضعیت موجب می‌شود عراق در عین حفظ نظامی‌گری در سیاست خارجی از رویکرد تهاجمی چشم‌پوشد و به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی نباشد. از سوی دیگر، در عین حفظ امکان به فعلیت درآوردن قابلیت مهارکنندگی‌اش در قبال جمهوری اسلامی ایران، به دنبال نوعی مهار و ضربه‌گیری فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی در برابر کشورمان باشد.

بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران می‌بایست دو راهکار عمده را در دستور کار سیاست خویش در صحنه عراق قرار دهد. راهکار نخست، ایفای نقش توازن بخش^۱ در میان نیروهای سیاسی - قومی داخلی این کشور است که می‌بایست از طریق میانجی‌گری / تفرقه‌افکنی و تضعیف / تقویت، متحقق شود. در واقع، جمهوری اسلامی می‌بایست با این راهکار مانع برقراری هرگونه اتحاد و ائتلاف میان بازیگران و قدرتمندانی شود که علقه ضد ایرانی دارند و در عین حال، میان بازیگرانی که زمینه‌های پیوند با منافع کشورمان را دارند، در صورت بروز اختلاف میانجی‌گری کند. برای مثال می‌بایست به دنبال تفرقه‌افکنی میان شیعیان ملی‌گرا و حتی سکولار با دیگر اعضای ائتلاف عراقیه بود و در عین حال، میان شیعیان ملی‌گرا و اسلام‌گرا (مجلس اعلا و صدری‌ها) میانجی‌گری نمود.

راهکار دوم، ورود به صحنه عراق از مسیر روابط فرهنگی - اجتماعی و فنی - مهندسی یا اقتصادی - تجاری و از طریق نهادها و بازیگران غیردولتی و خصوصی است که به منزله نوعی دیپلماسی عمومی است و می‌تواند با حفظ و گسترش حوزه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این کشور، به طور مؤثر از احیاء ظرفیت مهارکنندگی عراق آینده در قبال کشورمان پیش‌گیری نماید و در عین حال، به واسطه غیررسمی بودن بازیگران فعال، با حساسیت گروه‌های سیاسی - مذهبی عراق مواجه نشود. به واقع، منطق بازی در عراق آینده در حال گذار به حوزه اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی است و می‌بایست از هم‌اکنون برای بازیگری فعال در عراق آینده، برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کرد.

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۸)؛ «هویت ملی و پروژه‌ی ملت‌سازی»، در *پرسه‌ها و پرسه‌ها*، تهران: آگه.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۴)؛ «خاورمیانه، منطقه‌ای امنیتی‌شده»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوازدهم، شماره ۴۳، صص ۴۸ - ۳۱.
۳. افلاطون (۱۳۸۰)؛ *دوره کامل آثار افلاطون، ج دوم، رساله جمهوری*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چ سوم.
۴. الخفاجی، عصام (۱۳۷۸)؛ «جنگ و جامعه: عراق در مسیر نظامی‌شدن»، *گفتگو*، شماره ۲۳، صص ۸۱ - ۶۳.
۵. السعید، مصطفی کامل (۱۳۸۳)؛ «مشروعیت و امنیت در کشورهای عربی (۱۹۹۶ - ۱۹۸۹)»، در لی نور جی. مارتین، *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۱۴۲ - ۹۵.
۶. بوزان، باری (۱۳۷۸)؛ *مردم، دولت‌ها و هراس*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۷. ——— (۱۳۸۱)؛ «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال شانزدهم، شماره ۳.
۸. ——— (۱۳۸۸)؛ «مردم، دولت‌ها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، در ادوارد ای. آزر و چونگ این مون، *امنیت ملی در جهان سوم*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ دوم
۹. ———، ویور، الی و دووید، پاپ (۱۳۸۶)؛ *چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۰. ——— و ویور، الی (۱۳۸۸)؛ *مناطق و قدرت‌ها*، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۱. پاکولسکی، ایان (۱۳۸۸)؛ «پست‌مدرن‌شدن»، ترجمه فرزاد پورسعید، در *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی*، ج دوم، ویراسته کیت نش و آلن اسکات، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۲۴۲ - ۲۲۹.
۱۲. جعفری، ولدانی، اصغر (۱۳۸۷)؛ *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۱۳. جونز، ست جی. (۱۳۸۹)؛ *برقراری نظم و قانون پس از منازعه*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور بناب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۴. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۴)؛ «تبیین مبانی سیاست خارجی عراق»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دوم، شماره دوم
۱۵. _____ (۱۳۸۵)؛ *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
۱۶. _____ (۱۳۸۸)؛ «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، سال اول، شماره اول، صص ۴۰ - ۲۱
۱۷. شوارتز، متل، جان (۱۳۸۸)؛ «ناسیونالیسم و تکه‌تکه‌شدن از ۱۹۸۹»، ترجمه فرزاد پورسعید، در *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ج دوم*، پیشین، صص ۲۵۴ - ۲۴۳.
۱۸. غربا، شفیق ن. (۱۳۸۱)؛ «فرهنگ خشونت در کشور عراق»، ترجمه علی قلی‌زاده، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال پنجم، شماره ۱۵، ۱۵۰ - ۱۳۵.
۱۹. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۰)؛ *صلح پایدار*، ترجمه محمد صبوری، تهران: به باوران
۲۰. کمپ، جفری و هارکاوی، رابرت (۱۳۸۳)؛ *جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ج اول، پیشینه، مفاهیم و مسایل*، ترجمه سیده‌مهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۱. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)؛ *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی
۲۲. لیک، دیویدای. و مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱)؛ *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
۲۳. مارتین، لی نور جی. (۱۳۸۳)؛ «رهیافتی جامع برای مطالعه امنیت ملی در خاورمیانه»، در *چهره جدید امنیت در خاورمیانه*، پیشین، صص ۵۸ - ۳۳
۲۴. محمودی، سیدعلی (۱۳۸۴)؛ *فلسفه سیاسی کانت، اندیشه‌ی سیاسی در گستره‌ی فلسفه‌ی نظری و فلسفه‌ی اخلاقی*، تهران: نگاه معاصر
۲۵. ویسی، مراد (۱۳۸۷)؛ «پرونده کرکوک، بنیادی‌ترین اختلاف عراقی‌ها در سال ۲۰۰۸»، در www.irdiplomacy.ir
۲۶. مندل، رابرت (۱۳۸۷)؛ *چهره متغیر امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج سوم
۲۷. نصری، قدیر (۱۳۸۴)؛ «تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۹، صص ۶۰۷ - ۵۸۵
۲۸. _____ (۱۳۸۹)؛ «رنج تاریخی، زمینه‌ها و دشواری‌های خودمختاری بصره»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۴۱، صص ۵۱ و ۵۰

29. Al-Marashi, Ibrahim (2002); "Iraq's Security intelligence network, a guide and analysis", *Meria Journal*, Vol6, No.3

30. Byman, Daniel L. and Pollack, Kenneth M. (2003); "Democracy in Iraq?", *The Washington Quarterly*, Vol26, No.3.

31. Dobbins, James F. (2003); *America's Role in Nation – Building: From Germany to Iraq*, (CA: Rand)
32. Galbraith, Peter W. (2005); "Kurdistan in a Federal Iraq", in O'leary, Brendan, op. Cit, pp. 268 – 281.
33. Hashim, Ahmed (2003); "Saddam Husayn and civil – military relations in Iraq: the Quest for legitimacy and Power", *Middle East Journal*, Vol.22, No.2
34. Heywood, Andrew (2002); *Politics*, (New York: Palgrave, Second Edition)
35. Hippler, Jochen, Stone, Barry (2005); *Nation – Building: A key Concept for Peaceful Conflict Transformation?*, (UK: Pluto Press)
36. Ottaway, Marina (2002); "Think Again: Nation – Building", *Foreign Policy*, No. 132.
37. Parasilifi, Andrew (2001); "The military in Iraqi Politics", in Joseph A. Kechichian, *Iran, Iraq and The Gulf States*, (New York: Palgrave)
38. Pillsbury, Michael (2002); *China Debates the Future Security Environment*, (Washington DC: National Defense University Press)
39. Rotberg, Robert I. (2004); *When States Fail: Causes and Consequences*, (Princtone, Princtone University Press)
40. Stansfield, Gareth (2007); *Iraq: People, history, Politics*, (Malden: Polity Press)
41. "White House Outlines Bush's New Iraq S strategy", available in: <<http://www.america.gov/st/Washfileenglish/2007/Jahunary/2007011073841.html>>
42. Tripp, Charles (2002); *A History of Iraq*, (Cambridge: Cambridge University Press, Second Edition)

